

درباره‌ی مرگ و خودکشی کارگران و فرودستان

روز چهارم فروردین‌ماه، هنگامی که بیش‌تر مردم در شهرهای کردنشین ایران در حال رقص و پایکوبی نوروزی بودند، کارگری که شغلش کفاشی در پیاده‌روی یکی از خیابان‌های پیران‌شهر بود، دست به خودکشی می‌زند.

تنها پس از گذشت دو روز از حادثه‌ی مزبور یکی دیگر از فرودستان جامعه در پیران‌شهر هنگامی که مشغول کول‌بری بود، در برف و کولاک وحشتناک از همراهانش جدا شده و در مسیر بازگشت به سوی مرز گم می‌شود. پیکر بی جان این کول‌بر در روز دوشنبه، ششم فروردین ماه، با ملایم‌تر شدن جو و با تلاش افراد بومی در ارتفاعات مرزی پیدا می‌شود.

خبرگزاری‌های محلی در رسانه‌های اجتماعی پیران‌شهر طی گزارشی اعلام می‌کنند که کفاش مذکور با اعلام قبلی شهرداری مورد تهدید قرار گرفته که هرچه زودتر بساط کسب و کار خود را از پیاده‌رو جمع کند. وی نیز به علت ترس و ارباب‌ازدست‌دادن محل کسبش و باتوجه به وضعیت بد معیشتی‌اش دست به خودکشی می‌زند. مرگ کول‌بر نیز صرفاً در فضای شبکه‌های اجتماعی شهر پخش می‌شود. این کول‌بر در حالی به سوی مرز می‌رود که دیگر کول‌بران، به دلیل شرایط بد آب و هوایی به شهر بر می‌گردند. او به تنهایی به دلیل شرایط بد معیشتی‌اش اصرار به رفتن به سوی مرز می‌کند؛ این نیز یعنی خودکشی برای معیشت.

بازتاب و نشر اخبار مربوط به مرگ و وضعیت فلاکت‌بار کارگران و فرودستان در جوامع سرمایه‌داری هیچ وقت جایی بیش‌تر از حاشیه‌ی اخبارها و تیترهای کوتاه نداشته و همیشه به مانند اتفاق‌هایی کاملاً طبیعی تلقی و پس از مدتی هم به فراموشی سپرده می‌شوند. در واقع اگر هم رسانه‌های سرمایه‌داری و مدافعانش اخبار و حوادث کارگران و فرودستان را بازنشر می‌دهند، تنها با اهداف سیاسی مشخص سرمایه‌دارانه است. این در حالی‌ست که این رسانه‌ها در مورد دو اتفاق مذکور کاملاً لال هم می‌شوند.

ناسیونالیست‌های کُرد فکر می‌کنند که این امر به خاطر کُرد بودن این کارگران است و لذا چون این اتفاقات در شهرهای کردنشین رُخ داده‌اند به آن‌ها توجه نمی‌شود. در حالی که به یاد داریم همین رسانه‌های سرمایه‌داری در موضوعاتی مثل مرگ مهسا امینی، کوهنوردان کوهستان رندوله در اشنویه، مرگ کول‌بران با تیراندازی نیروهای حکومتی و بسیاری دیگر از این اخبار مطبوع‌شان چگونه عمل کردند و نعره زدند.

لذا این امر نه به خاطر کُرد یا تُرک بودن کارگران و فرودستان، بل که به خاطر جایگاه طبقاتی‌شان و تضاد طبقاتی بین کارگران و سرمایه‌داران است که رخ می‌دهد. در ادامه توضیح خواهیم داد که چگونه؟

شیوهی تولید سرمایه‌داری و مناسبات اجتماعی آن

با تکامل و پیش‌روندگی تاریخ و گذار از دوران کمون‌های اجتماعی، انسان به مراحل بعدی زندگی‌اش در شیوهی تولیدهای برده‌داری و فئودالی قدم گذاشت که صحنه رویارویی دو طبقه‌ی متخاصم نسبت به یکدیگر بود؛ یعنی برده‌دار و برده و نیز در شیوهی تولید فئودالی زمین‌دار و رعیت. این تخاصم با سلطه‌ی مستقیم اربابان و زمین‌داران بر نیروهای مولد، به واسطه‌ی مالکیت ابزار تولید و قوه‌ی زور، خود را در تاریخ نشان داده است. شکل ویژه‌ی هر کدام از شیوه‌های تولید گفته شده باعث شده است که نحوه‌ی مبارزه دو طبقه‌ی متضاد در هر دوره‌ی تاریخی دارای نمودهای مختص به خود باشد. امروزه پس از گذار از شیوه‌های تولید گفته شده، در جهانی با شیوهی تولید متفاوت از گذشته یعنی شیوهی تولید سرمایه‌داری زندگی می‌کنیم. در شیوهی تولید سرمایه‌داری نظام طبقاتی جامعه صحنه‌ی رویارویی دو طبقه‌ی متضاد یعنی سرمایه‌دار و کارگر است. در نظام سرمایه‌داری آن‌چه اهمیت دارد کسب حداکثر سود با تصاحب ارزش اضافه‌ای است که کارگر تولید می‌کند. چرا که در میان سه شرط ضروری برای تولید، تنها نیروی کار است که می‌تواند ارزش مازادی نسبت به آن‌چه می‌آورد به وجود آورد. دو شرط دیگر تولید یعنی مواد خام و ابزارآلات همیشه دارای ارزش ثابتی هستند که در هر واحد تولید شده از کالا موجودند و نمی‌توانند ارزش اضافه‌ای تولید کنند و به صورت هزینه و سرمایه‌ی ثابت خود را نشان می‌دهند. این سرمایه متغیر یا همان نیروی کار است که ارزش و ارزش اضافی تولید می‌کند.

ارزش اضافه ارزشی است که از کار اضافه‌ای که کارگر مازاد بر کار لازم انجام می‌دهد ناشی می‌شود. کار لازم کاری است که کارگر برای رفع نیازهای ضروری زندگی‌اش مانند خوراک، پوشاک، نوشاک، مسکن و ... انجام می‌دهد و به صورت دستمزد به کارگر پرداخت می‌شود. از آن‌جا که هزینه‌ی مواد خام و ابزار تولید ثابت است، سرمایه‌دار برای حداکثر سازی سود مجبور است که دستمزد کارگر را کاهش دهد یا ساعت کار را افزایش دهد. بدین ترتیب جامعه دچار شکافی می‌شود که در دو سوی آن کارگر و سرمایه‌دار ایستاده‌اند. این‌گونه است که سرمایه‌دار بدون آن‌که هیچ‌گونه کاری انجام دهد، با به تحت حاکمیت درآوردن ابزار تولید و نیروهای تولید، به انباشت سرمایه مشغول می‌شود. بر اساس آن‌چه گفته شد، شیوهی تولید سرمایه‌داری، مانند شیوه‌های تولید قبلی، مناسبات اجتماعی مختص به خودش را پدید می‌آورد.

در سرمایه‌داری، نحوه‌ی برخورد دو طبقه‌ی دارای تفاوت‌های اساسی با شیوه‌های تولید قبلی است و برخلاف آن‌ها نه با سرکوب مستقیم نیروی کار و یا تصاحب محصول کار رعیت به صورت آشکار، بل که از راه‌های دیگری انجام می‌پذیرد. سیطره و بازتولید مناسبات سرمایه‌دارانه در ساحت اجتماعی صورت می‌گیرد که از آن جمله می‌توان به جامعه‌ی مدنی اشاره کرد. در جامعه‌ی مدنی انسان‌ها نه کارگر و سرمایه‌دار، بل که با نام شهروندان آزاد و برابر است که شناخته می‌شوند. در جامعه‌ی مدنی مفاهیم آزادی و عدالت، قانون و برابری تنها واقعیاتی خیالی‌اند. بدین معنا

واقعی که منافع طبقه‌ی سرمایه‌دار را حفظ و تضاد میان کارگر و سرمایه‌دار را پنهان می‌کنند و از آن روی خیالی که تنها منافع سرمایه‌داران را تأمین می‌کنند و نه کل جامعه را. طرز دید مدافعان سرمایه‌داری به مرگ افرادی همچون مهسا امینی و مرگ سه کوهنوردی که در چند وقت اخیر در همین منطقه اتفاق افتاد ناشی از همین تضاد سرمایه‌دارانه و پنهان کردن آن در ساحت جامعه‌ی مدنی است. هر دو طبقه‌ی سرمایه‌دار و کارگر، خویش را در جامعه‌ی مدنی تعریف می‌کنند و بر اساس قانون‌مندی‌های آن عمل می‌کنند.

در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری امکان دسترسی به نیروی کار ارزان و مواد خام و امنیت و عوامل مختلف باعث می‌شود سرمایه در مکان‌هایی امکان رشد بیش‌تری نسبت به جاهای دیگر پیدا کند و این امر همواره باعث می‌شود که تعداد کارگران بیکار در مناطق مختلف یکسان نباشد. در واقع در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری هیچ‌گاه بیکاری ریشه‌کن نخواهد شد. حضور بیکاران ناشی از شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است و صد البته ضامن بقای سرمایه‌داری؛ چرا که بر اساس همین بیکاری، سرمایه قادر است که نیروی کار ارزان قیمت داشته باشد و در هر لحظه که اراده کند آن را با نیروی کار فعلی‌اش جایگزین سازد. یکسان نبودن نرخ بیکاری در مناطق مختلف و توزیع نابرابر سرمایه بر اساس امکانات و موقعیت جغرافیایی و تاریخی یک منطقه به دلیل ضروریات خود سرمایه است. در مناطق کم‌تر صنعتی، مانند مناطق گردنشین، طبقات فرودست برای فرار از بیکاری و امرار معاش به کارهایی هم‌چون کول‌بری و قاچاق و ... می‌پردازند.

مرگ طبقاتی

در ۲۲ شهریور سال ۱۴۰۱ در تهران دختری به نام مهسا امینی پس از بازداشت توسط نیروهای امنیتی در اداره پلیس فوت کرد. در پس این واقعه در سراسر کشور و به ویژه در مناطق گردنشین شورش‌هایی با نام زن، زندگی، آزادی سازماندهی شد و منجر به معرکه‌ای فراگیر شد.

در روز جمعه ۲۲ دی ماه ۱۴۰۲ در کوهستانی اطراف اشنویه بنام رندوله، سه کوهنورد که برای تفریح و خوش‌گذرانی به ارتفاعات کوه صعود کرده بودند در طی بهمن مفقود شده و پس از پنج روز پیکر آن‌ها با تلاش شبانه‌روزی گروه‌های امدادی پیدا شد. یک گروه تخصصی از تهران برای پیدا کردن جسد کوهنوردان همراه با بالگرد امداد و نجات اعزام شد و تمامی گروه‌های کوهنوردی و مردمی برای یافتن آن‌ها بسیج شدند. در مناطق گردنشین واکنش شدیدی به مرگ این سه کوهنورد رخ دارد و کردستان به اصطلاح سیاه‌پوش شد.

اما جامعه‌ی مدنی چرا در مقابل مرگ هر روزه‌ی کارگران سکوت می‌کند؟ چرا در بلوای مهسا امینی آن‌چنان به خیابان می‌ریزند اما در حادثه‌ی مشابه برای دست‌فروشان هیچ اقدامی انجام نمی‌دهند؟ چرا در مقابل کشته‌شدن

کولبری ۲۶ ساله لب باز نمی‌کنند؟ اما کشته‌شدن سه کوهنورد طبقه‌ی متوسطی که نه برای کار بل که برای تفریح و خوش‌گذرانی به کوهستان رفته‌اند رخت سیاه بر تن کردستان می‌کند؟ آیا مرگ کارگران تنها بازی سرنوشت است و مرگ این جماعت چیزی و رای سرنوشت؟

حقیقت این است که نگاه به این دو مسئله‌ی اخیر نه در ساحت طبقات و تضاد ریشه‌ای سرمایه‌دار و کارگر بل که در ساحت مناسبات اجتماعی جامعه‌ی مدنی پیگیری می‌شود. تا جایی که جامعه‌ی مدنی بتواند مسئله را در خود حل کند (موضوع کوهنوردان) و به وسیله‌ی آن مسائل تضاد طبقاتی را در مخفی نگهدارد، توسط جامعه و دولت پیگیری شده و مفاهیمی مثل همبستگی ملی و زبانی و یکپارچگی جامعه در آن بازتولید می‌شود. از این جهت مرگ کفاش فرودست و کولبر ۲۶ ساله نه تنها مفاهیم این جامعه‌ی مدنی تاریک را بازتولید نمی‌کنند، بل که تضاد طبقاتی را آشکار کرده و با مرگ‌شان امکان آگاهی سیاسی و خروج از جامعه‌ی مدنی را برای طبقه‌ی کارگر فراهم می‌کنند.

کولبر نه برای خوش‌گذرانی بل که زیر فشار معیشتی برآمده از نظام سرمایه‌داری ناچار به کاری هم‌چون کولبری است. کفاش نیز بر همین اساس و ناتوان از امرار معاش در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری و کور و تاریک شدن هرگونه آینده‌ای و از دست رفتن تمام امیدها و دچار استیصال شدن، دست به خودکشی می‌زند. جامعه‌ی مدنی نمی‌تواند حضور فرودستان را در پیاده‌روهای شهر تحمل کند چرا که وجود آن‌ها دلیلی است بر ناکارآمدی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری. حتی نیروهای ناسیونالیست‌گردی نیز نمی‌توانند به چنین مسائلی بپردازند چرا که در دولت سرمایه‌داری‌گردی نیز مسئله‌ی تضاد طبقاتی حل نمی‌شود؛ آن‌چنان که در حکومت اقلیم کردستان حل نشده است. البته هم اکنون نیز این طبقه‌ی سرمایه‌دار گُرد است که بیش‌تر طبقه‌ی کارگر گُرد را استثمار می‌کند. مدافعان سرمایه‌داری در هر پوششی که باشند، از اپوزیسیون خارج‌نشین تا مخالفان ملی‌گرای گُرد، هیچ‌کدام به دنبال از میان برداشتن طبقات نیستند بل که در صدد بازتولید سرمایه‌داری و جامعه‌ی مدنی در شکلی دیگر و در چهارچوب سیاست‌های خویشند. مرگ کارگران در همه‌ی این اشکال نمی‌تواند مورد توجه باشد و امری کاملاً طبیعی تلقی می‌شود.

هم‌چنان که گفتیم اگر موضوعی در سطح جامعه‌ی مدنی مستحیل شود، آن موضوع منجر به بازتولید مناسبات جامعه‌ی سرمایه‌دارانه و مفاهیم منبعث از آن می‌شود. اما اگر موضوع از سطح جامعه‌ی مدنی فراتر رود، وارد سطح سیاسی شده و رویارویی در سطح سیاسی را سبب می‌شود. بر همین اساس در بلوای مهسا امینی موضوع حجاب نه به‌عنوان نقض آزادی فردی و انتخاب فردی، بل که می‌بایست به‌عنوان دلالتی سیاسی و سرنگون‌طلبانه ظاهر شود. نیروهای ملی‌گرای گُرد نیز بر همین اساس تحت لوای سرنگونی‌طلبی اما در قالب دولت‌گردی به پشتیبانی از مسئله‌ی مذکور پرداختند. برای حکومت نیز مخالفت با حجاب اختیاری نه امری در برای حفاظت از خانواده‌ی

مقدس ایرانی بل که در جهت سیاست‌های ضدّ بلوک غرب است؛ سیاست‌هایی که باعث بقایش می‌شود. برای حکومت خواست حجاب اختیاری به‌عنوان خطری از سمت بلوک غرب و در راستای سرنگونی‌اش معنا می‌شود.

برای نیروهای ملی‌گرای گُرد، زخمی یا کشته شدن کول‌بران در مناطق مرزی توسط نیروهای مرزبانی حکومتی بوی گوشت قربانی می‌دهد؛ از این جهت که می‌تواند سیاست‌هایشان را در برابر حکومت تقویت کند. لذا آن‌ها این اخبار را با کمال میل نشر و گسترش می‌دهند اما در واقعه‌ی خودکشی کفاش فرودست نه تنها واکنشی نشان نمی‌دهند بل که در همان زمان دستمال‌های شادی را بیش از پیش در آسمان می‌رقصانند. مرگ کول‌بر ۲۶ ساله نیز بر همین اساس نمی‌تواند طعمه‌ای چرب برای این روباهان مکار باشد چرا که نمی‌تواند دلالت‌های سیاسی آنان را تقویت کند. این مرگ‌ها، مرگ‌های طبقاتی و کاملاً محصول شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است و شکاف و تضاد طبقاتی را آشکار می‌کنند و دولت نیز در همین راستا کاری به جز حراست از طبقه‌ی سرمایه‌دار ندارد.

کفاش مورد نظر اگرچه خویشاوندانی نسبتاً مرفه داشته است، اما زندگی در نظام سرمایه‌داری و تحت لوای منطق سرمایه باعث می‌شود که روابط اجتماعی و مناسبات خویشاوندی هم به شکل روابط کالایی تقلیل پیدا کرده و فرد تنها به‌عنوان کالایی ذیل منطق سود مورد توجه قرار گیرد و در صورت عدم سوددهی توسط نزدیک‌ترین افراد خانواده‌اش نیز پس‌زده شود. خبرگزاری‌ها این خبر را به صورت تیتروار و همانند رخدادی کاملاً طبیعی پوشش دادند.

کول‌بری در این مناطق با دستمزدی در حدود ۱ الی ۲ میلیون تومان، برای هر بار حمل، رواج دارد. کول‌بری به صورت فصلی و عموماً در هنگام زمستان، زمانی که بخش‌های دیگر کارهای فصلی تعطیل می‌شوند، رواج بیش‌تری می‌یابد. از دیگر دلایلی که کول‌بری بیش‌تر در زمستان رونق می‌گیرد می‌توان به انتقال نیروهای مرزبانی به داخل شهر به علت برف و بوران و صعب‌العبور بودن راه‌ها برای انتقال مواد غذایی و امکانات دیگر به مرزبانی‌ها اشاره کرد. چرا که کول‌بران در صورت وجود نیروهای مرزبانی به آسانی نمی‌توانند عبور کنند. البته به جز خطرات گفته شده مواردی مانند مین، سقوط از ارتفاع، یخ زدن در برف و سرما سالانه جان بسیاری از کول‌بران را می‌گیرد و یا آن‌ها را نقص عضو می‌کند.

کول‌بران از نوع کالایی که حمل می‌کنند بعضاً اطلاعی نداشته و به وسیله‌ی واسطه‌هایی اقدام به حمل کالا می‌کنند. کالاها می‌توانند هر چیزی باشند از لوازم آشپزخانه گرفته تا پوشاک و نوشیدنی‌های الکلی و انتخاب نوع کالایی که وارد می‌شود با صاحبان کالاها، سرمایه‌داران و تاجران است و ذیل منطقی کلی‌تر که همان سودآور بودن کالاهاست تعیین می‌شود و نه نیازهای جامعه. رها کردن بار تنها مشروط بر آن است که احتمال خطر جانی کول‌بر را تهدید کرده و در غیر این صورت مسئولیت کالا بر عهده‌ی وی است و در صورت رهاکردن آن نه تنها

دستمزدی به ایشان تعلق نمی‌گیرد، بل که خسارت ناشی از آن نیز بر عهده‌اش است و اگر هم به علت خطری جانی باشد، دستمزد به وی تعلق نمی‌گیرد.

شهرداری از آن‌جا که زیرمجموعه‌ی دولت است، ابزاری در خدمت سرمایه‌داری است. این نهاد با تصویب قوانینی در راستای منافع سرمایه‌داران، عامل فشاری بر کارگران و فرودستان است. به طور مثال در مناطق مرفه‌نشین شهر نه تنها قانون خاصی اجرا نمی‌شود بل که امیال سرمایه‌داران ارجحیت دارد. این را می‌شود در تمام خانه‌های مناطق مرفه‌نشین مشاهده کرد که در همه‌ی آن‌ها قوانین نقض می‌شود. اما این قوانین در مواجهه با طبقه‌ی کارگر به آیات الهی تبدیل می‌شوند و تخطی از آن به منزله‌ی نابودی جامعه و روابط سرمایه‌داری است. گویا دست‌فروشی چهره‌ی شهر را زشت می‌کند و باعث می‌شود سرمایه‌گذاران کمتر به شهر سوق پیدا کنند. در جلسات شورای شهر و شهرداری به طور مضحک از خواست عدم افزایش حاشیه‌نشینی حرف زده می‌شود غافل از آن که حاشیه‌نشینی و فقیرنشینی نتیجه‌ی ناگزیر نظام سرمایه‌داری و طبقاتی است. بر این روال است که پس‌گرفتن و تخریب آلونک کفاش به هدفی برای نجات شهر و رستگاری شهروندان جامعه‌ی مدنی تبدیل می‌شود. در حالی که برج‌های سربه‌فلک‌کشیده‌ی شهر و نام‌های عجیب و غریب و تجملاتی و نورپردازی‌های آن‌چنانی، که پرده‌ای بر کثافتشان است، نشان تلاش در راستای زیبایی شهر و با هدف ارضای هویت جعلی قومی است. از طرف دیگر شهرداری با از بین بردن خانه‌های کوچک طبقات کارگر و فرودست در حاشیه‌های شهرها در واقع سلطه‌ی سرمایه‌دارها را هرچه بیشتر بر طبقه‌ی کارگر اعمال می‌کند. کسانی که فقیر باشند حق احداث خانه‌ای هرچند کوچک را ندارند و می‌بایست به صورت اجاره‌ای در خانه‌ی ثروتمندان زندگی کنند تا بخشی از دست‌مزدشان دوباره به جیب سرمایه‌داران واریز شود تا خدایی نکرده سرمایه‌داران ناامید نشوند.

کارگران اما باید با کسب آگاهی طبقاتی خواستار برچیده‌شدن تمام طبقات و تحقق جامعه‌ای بدون طبقه باشند. کارگران با آگاهی طبقاتی نباید هیزم به آتش سرنگون‌طلبانی بیندازد که تنها خواسته‌شان تغییر در بافت حاکمان است. کارگران و فرودستان گرد باید بتوانند با آگاهی و همبستگی و پس زدن فریب ملی‌گراها، در راستای اتحاد و ایجاد صف‌بندی مستقل و سیاسی خود گام بردارند. تنها از این طریق است که می‌توان در مقابل سرمایه‌داری و محصولات آن نظیر دولت و جامعه‌ی مدنی قد علم کرد. این مهم تنها با کسب آگاهی و مبارزه سیاسی برای خارج شدن از جامعه‌ی مدنی و دست‌گذاشتن روی شکاف‌های طبقاتی ممکن می‌شود. رهایی طبقه‌ی کارگر از بند سرمایه از راه آگاهی و صف‌بندی مستقل ممکن است، چرا که کارگران چیزی جز زنجیرهایشان برای از دست دادن ندارند.